M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE6995
۶۹۹۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الکریم المنان والصلوة علی رسوله العظیم الشان بعد حمد
نعت میگوید بندهٔ بخت سنگه منشی بنسی پرشاد بن لالا امرتلی و سیر
متوطن شهر مستقر الخلافت اکبرآباد معروف بآگره که سر رشتهٔ لیاقتی و وفا
ندارم که تصنیف و تالیف کتب گرامی بکار خواستم که درین دار ناپایدار
یادگار گذارم لهذا این نسخه موسوم به موجهٔ غرایب که ازان تاریخ
سال تصنیف می برآید تالیف کردم تا حضرات فهیم و حکیم ازان
حظی حاصل کرده این خسته را بدعای خیر یاد فرمایند مشتمل بر [illegible] باب

باب اول در بیان امثال باب دوم در ذکر چند قواعد دانستن
حال غیب در سوال وجواب باب سوم در بیان تعریف مربع نجاصیات

باب اول در بیان امثال الف

اگر مورچه بر سر سلیمان رود عیبش نگیرند اگر مولا نظر سازد بهای بی بها
گردد اگر نان گندمی نیست زبان گندمی را چه شد اگر همه آتش شوی
خود را بسوزی اگر هوس ست همین قدر بس ست اگر یار اهل ست
کار سهل ست الادیه از پلاو البته زیر کاسه بود نیم کاسه آلو چو با نون
گردد رنگ بر آرد اللهم بیر بیر آمدن بارادت رفتن باجازت
آمد و آورد این هم گناه ماست امروز ابلق زده ست امروز دارے
بخور غم فردا مخور امروز را فردائی در پیش ست امروز روزه داد
فلان شخص ست امروز نو روز جمعی هستم امید بهتر از خوردن امین
برای اجابت دعاست آن آتش فرو نشست آنانکه غنی تر اند
محتاج تر اند آن بلا نبود که از بالا بودی انتظار از درد دندان بدتر ست
انتظار از کندن جان بدتر ست انتظار بدتر از مرگ ست آنچه از دزد
باقی ماند بدست فال گیر آمد آنچه استاد ازل گفت همان میگویم آنچه
جوان در آئینه بیند پیر در خشت آنچه خر گوید کون خر باور کند آنچه در د[illegible] است
کرد[illegible] خلیفه آنچه در دل ست بزبان می آید شعر آنچه در حلیه ئی نیاید را

تو تصمیده بگو که خطاست * آنچه در مزبله پیش خود چسبانیده بودی به پران آنچه دیدی
از دوست رفت آنچه گفته بودی بیار آنا نامش مبر آنچه ما در کار داریم اکثری در کار
آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد شعر آنچه نصیب ست بهم میرسد * گستاخی
بستم میرسد * اندرین باغ چو طاوس بکار ست مگس لکن دفتر اگاه خورد و
آن دکان برچیده شد اند که جمال به از بسیاری مال آنرا که بداد ند بداد ند بداد ند
آنرا که چنان کنند چنین آیدش آنرا خبر شد خبرش باز نیامد آنرا که عیان چه حاجت
به بیان عیان را چه بیان شعر آنرا که ندانی نسب و نسبت حالش * دیرا
نبود هیچ گواهی چو فعالش * آن سر رشته از هم گسست آن شب قدر است
که گویند اهل خلوت امشب است انصاف شیوه ایست که بالای طاعت ست
آن حصیر که ما کردیم ایوب نکرد آنکه در علم ست کلید خیر هم اوست شعر آنکه شتر از را
کند رو به مزاج * احتیاج ست احتیاج ست احتیاج * آن گریه که ما کردیم
یعقوب نکرد انگشت عسل بدیوار سکشید انگشت کاسب کلید روزی ست
و دست بی هنر کفچه گدائی انگشت نمای خلق ست انگور ز انگور همی گیرد رنگ
آن ورق برگشت آن هم گذشت این هم خواهد گذشت آواز خر و نغمه آ و د
آواز دهل شنیدن از دور خوش ست آواز سگان کم نکند رزق گدا را آواز گدا
رونق بازار کریم ست آواز مرگ زود میرسد آز خویشتن گم ست که راهبری کند
او داند و کار او داند او قات شریف بین که چون [illegible] او قات ملکن ضایع

گران بحکمت ارزد از مردان عیب نیست آرزو عیب نمیباشد آز کشیدن
کار بوزینه نیست آری طریق دولت چالاکی ست و چستی آزادگان تهیدست اند
از ابر سیه بارش افزونی باشد از آتش او گرم نشدم از دود او کور شدم
آزاد مرا خود نیست آزاد مرد خدا است ازار نداره دو خیمه میفر باید از سیب
فرود آورده بخر فشاند از آسمان هر چه آید زمین بر دارد از آسیا که بیرون رفتی
ترا باسیر و نیم سیر چه کار از آنجا رانده و از اینجا مانده از بد قمار هر چه ستانی شگون بود
از برای یک شکم منت دو کس نتوان کشید از بیضه خاکی چوزه نزاید از بیم
باران بزیر ناودان میگریزد از بیوه گیر گدائی از بانچه شما بوید است از پای
خود دیگر رفتن از پای لنگ چه سیر از تعلق سنگ دریا مردار نمیشود
از تو حرکت از ما برکت از تو نازی و از من نیازی از جمع عثمان سمع ابوجهل را
چه علم از چاه برون آمده در چاه افتاد از چشمه آفتاب جز تشنگی حاصل نشود
از حلوای شیرین تر خشک در خانه دیگران از خاشاک پل جیحون میسازد از خدا
شرم دار و شرم مدار از خرس موئی بس است از خرس موی کنده شد از خردان
خطا و از بزرگان عطا از خیال پیچ وردی بگذر از دام چو آزاد شدم در قفس
افتادم از دست گرسنه چه خیر از دل برود هر آنچه از دیده برفت از دست دل
برآمد تا بیگذارد از دوست یک اشاره و از ما بسر دویدن از دیوانه سیر
اول بالائی است از راست نباید رنجید از روی قول دوستان جهل ست و

وکفارت یمین سهل آزرده دل آزرده کند انجمنی را آزرویش نمی بینم آزردیم
بر نمی آید آزرده چه خیزد آزریش کند و بر بروت لبست آزریک رنجش نشکند
از سایه جو ورم میکنند آزسودای نقد بوی مشک می آید آزسوز نگراهن نمیشود آز
ازشغبهم سیراب نتوان شد آزصد زبان زبان خموشی نکوبود آزخلف بهر جا که نشستیم
وطن شد آز فریاد خرکسی نرنجد شعر آز فضل و رنجبیل سردی مطلب * و زمردم
نادرست مردی مطلب * آز گاه وجوش خبر ندارد آزکجا این خبر پیدا شد
شعر آز کرامات شیخ چه عجب * گر بشاشید گفت باران ست * آز کفچه یار
حلوا نتوان خورد آز کفر ابلیس مشهور تر ست آز کور پرسیدند چه میخواهی گفت
دو چشم روشن آز کوزه همان برون رود که در وست آز کیسه خلیفه بخشش میکند
آز کنجال پرسیدند که چراکج و راکج میروی جواب گفت که جوانی ست و چشم خشم
ازنگاه دوری گفته آز گریه ماتم گل سوری نروید آز گوشه بامی که پریدیم پریدیم
آز ماست که بر ماست آز ما کشیدن و از شما بخشیدن آز مردی تا نامردی
یک قدم هست آز معاطفه با دخترک برنجید شعر آز مکافات عمل غافل مشو * گندم از
گندم بروید جو ز جو آزموده را آزمودن خطاست آزموده کار بازی نخورد
آزموده را چه آزمائی شعر آز نقش و نگار در و دیوار شکسته * آثار پدید ست
صنادید عجم را * آز نو کیسه وام مخواه آز نی بوریا شکر نخوری آز هر سنگ آید
بپای سنگ آید آز هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر ست آز یار رشد و دید و شنید نرسید

از یکدست صدا برنخیزد از این دم بریده هرچه گوئی عجیب نیست از این گل گردی
برنخیزد اسپ الاغ آسمان گردد هرانچه همت بستی اسپ بد و بیدن جلو خود
زیاده شود اسپ چوبین راه نمیرود اسپ خریدیم اسپ تر بر آمد اسپ دار غم
جو نمیخورد اسپ دور کابه دامادبخشی اسپ نقارچی شده است اسپ بد رگ
استخوان سوخته را سگ نبوید آستین کار دست نمی کند آسمان
ناصاف است قطعه آسوده کسیکه زن ندارد ❋ آسوده کسیکه خر ندارد ❋
از کاه و جوش خبر ندارد ❋ آسوده کسیکه زن ندارد ❋ آسیایش همیشه در گردش
اشتر گربه نگاه میخواهد گردن دراز میکند آشنا نیست جان من عرض است آسیا
مردان زیر دندان آتش در راه است و گواهی در کار اشک چشم دال بخواه
آتش مردان دیر می‌میرد آشنا را حال این است وای بر بیگانگان آشنا را
فلانی بجابدات نرفته است آشنائی ملا تا سبق اصالت تا بی حرمتی بپدرد
اصل بد از خطا خطا نکند اصفهان نصف جهان اطلس هرچند کهنه شود دیبا نا
آفتاب را بگل نمیتوان اندود آفتاب لب بام آفتابه چرخ لگیم آفت همسایه بهمسایه
میرسد آفرین باد بر این همت مردانه تو آفرین نور باد برای سیری شد نیست شعر
در مجلس خود راه مده همچو منی را ❋ افسرده دل افسرده کند انجمنی را ❋ افیون
مسخر ها باشد آقا علی بیکار بود در خانه خود [illegible] زد آقا با هر سه اکیا
از انبر گاز تب بگرفتم کی میتوانستی گریخت اگر از خدا می ترسی از خلق

آهن سرد میکوبید ۞ آهن کهنه را جلوا ده ۞ آهوی ناگرفته می بخشید ۞ پا از حد خود بیشتر
ای باد صبا اینهمه آورده تست ۞ ای بسا آرزو که خاک شده ۞ ای تو مجموعهٔ خوبی
ز کدامیت گویم ۞ ای خاک بر آن سر که در و مغز وفا نیست ۞ ای ذره تو میگویم دیوار
تو بشنو ۞ آید روزی نیاید روزی ۞ ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی ۞ شعر ۞ ای
زبردست زیر دست آزار ۞ گرم تا کی بماند این بازار ۞ ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی
زود باش ۞ ای کشتی غرق شده من هم بجنبم ۞ ای گل بتو خرسندم تو بوی کسی داری ۞
ایلچی را چه زوال ۞ ای باد در تو که هر بیده چه میدانی ۞ این هم بیدار است یارب یا بخواب
این تخم و این زمین ۞ اینجا حسب نگنجد و اینجا نسب نباشد ۞ اینجا مقام دم زدن
جبرئیل نیست ۞ اینجا موش بعصا راه میرود ۞ این چاه و این ریسمان ۞ این خانه
تمام آفتاب است ۞ این دست را مبادا بآن دست احتیاج ۞ این بسته و این
پشت دست ۞ این دعا از من و از جمله جهان آمین باد ۞ شعر ۞ این دغل دوستان
که می بینی ۞ مگسانند گرد شیرینی ۞ این را بکسی گو که ترا نشناسد ۞ این اول بیابان
این زر قلب بهر کس که دهی باز دهد ۞ این زمین را آسمانی دیگر است ۞ این سبو
گر نشکند امروز فردا بشکند ۞ این غم در عاشقی بالای غمهای دیگر است ۞ این قافله
تا بحشر لنگ است ۞ این کار از تو آید و مردان چنین کنند ۞ این کار دولت است
کنون تا کرا رسد ۞ اینک بسر راه برد خویش بسا ده ۞ آباد آن شود ۞ شهر
آب از دریا می بخشد ۞ آب بی لجام خورده است ۞ آب حیوان در تاریکی است

آب زیرکاه شعر ابلهی کور و زر روشن شمع کافوری نهد چه زر و باشد کش شب
روغن نماند در چراغ چه آتش بدست خود بریش خود زد آتش در کاسه اش گره
آتش گفتیم و دهان نسوخت احمد که مکتب نمیرود میبرندش آخر سال دکان فروشی
آخر آمی باد صبا اینهمه آورده تست ادبیه الطفال شود شنبه مستان آمد و
در جوانان عیب بنیاد شد آرد کم می پرانم آری باتفاق جهان میتوان گرفت
از بد بدتر ست از سر ریشش گذشت از خانه سوخته هر چه برآید سود دست از دامن
بریده و بر شانه پیوند کرد از ریشش شرم کن از که سنگ آزار ترسم از میان دو سنگ
آرد میخواهد از یک سر کرباس اند از آنجا رانده و از اینجا مانده اسپ و زن و شمشیر
وفادار که دید اسپ و فرزین می نهد اسپ و فرزین میدهد اسپ هیچی آمد
شعر استاد معلم چو بود کم آزار بچه خر سنگ زنند کودکان در بازار چه اشتر را
گفتند بدست که پست گفت اسپ خال است بابا در ما و پالان است آشتها
زیر دندان نیست آشنائی گرگ با غنم اشک چشم کور آفتاب سر کوه آشنائی روشنائی
اگر داری سری و دعوی بیا این گوی و این میدان شعر اندک اندک بهم شود بسیار
دانه دانه است غله انبار چه آزار اگر گیرد آشنا سه آزار حساب پاک است از محابا
چه باک آن قدح بشکست و آن ساقی نماند آواز آسیا میشنوم و آرد نمی بینم
اول خویش بعد ازان درویش آه در جگر نماند اهل سخن است آهن سرد کوفتن
سود ندارد ای خاک چه دانی که چه در سر داری ای دست گل سرشته داری ای نمی بس

این آتش و این نقاره آیینه بدست زنگی آب از دریا بخشیدن آب از غربال
بخشش میکند آب از گره کوتاه میگذرد آب آید تیمم برخاست آب آوردن و
کوزه شکستن هر دو برابر آب این بیحاصلان یکسر بدریا میرود آب بریسمان می بندد
آب تیز در خانه در آید به از آنکه دولت تیز رود آب چنگ بچنگ میرود آب چو از
سر بگذشت چه یک نیزه چه یکدست آب داند که آبادی کجاست آب در جوی
کوبیدن آب در دریا انداختن آب دریا بکیل مشت می پیماید آب را میل
جانب پستی آبرو را بانگ سگ ضرر نکند آب رفته باز بجو آید شعر آبرو گر
زندگی بارد نه برگ از شاخ بید بیخوری * آب بیخواهند مستان خانه کوران شود
آب برای نان مریز آبروی هلال تشنه آسمان سبز نشود آب شیرین میشک
گنده آب چاه نکه بسیار بماند گنده شود با ابله گفت دیوانه باور کرد ابلیس
و خیانت نگذاشت آب ندیده موزه کشیدن آب و آتش را چه
آشنائی آبی دین یاری باشد آیینه داری در مجلس کوران

باب ضرب المثل باء

باخرس در جوال شد باد بدست دارد بادنجان بد را آفت نیست باد هواست
بازی بازی بریش بابا هم بازی باگر وفا کرد که با کند باید متاع نیکو از
هر دکان که باشد بچشم خود دیده بخت چون برگردد از پالوده دندان بشکند
بخت در بازار نفروشند شعر جهان بگشتم و دریا هیچ شهر و دیار ندیده ام که

که فروشند بخت در بازار * بخت رفته و بلندی مانده برات بر یخ نوشته بر دیوا
قلم بیهوده بر آبخش برگ سبز که بهار می آید چمن بر روستائی بگیرید اما نمیگذارند
بغداد خراب است بقال بیکار پله وزن میکند سنگ از سرش پرید سنگ
بجاه افتاده سنگی مسافر بوسه پیغام شعر پیکر شراب درد تهٔ جام دی گیا
وه شوخ همکو بوسه پیغام دی گیا * بیخ دیوار کند و بام اند و دیک بیتی و
دو گوش آمد بیک تیر دو نشانه زد و بیکدست و تیر نتوان برداشت
بیک کرشمه دو کار با تنگ ظرفان نشستن عمر ضایع کردن است با خدا کار
ما را با خدا در کار نیست باد اند دماغش بیرون رفت با ادب باش تا بزرگ شوی
با ادب باش گر تو زاده ناس باد در قفس میکند باد در کسی رسد که دودی ارد
با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد بادش میکند بادنجان ارزان است
اما خوبی باید بادنجان در رقاب می چینند با دوستان تلطف با دشمنان مدارا
بار با گفته ام بار دگر میگویم باری هیچ خاطر خود شاد میکنم بازار مصطفی خرید آ
خدا بازاری را نیازاری اگر آزاری چنان آزاری که بازاری شعر باز را
باز دار بودن به * چند را چند سار بودن به * باز گردد باصل خود هر چیز
باز و بریدن به از دست براشیدن بازی گوش هیچ با سینه دل چه گفتن و ...
باغبان از وقت میوه گوش کر میباشد باغ سبز نمایند با فی داستان فردا
با کافر و مسلمان بنشین صلح کل کن بالا آید میگردد بالا تر از سیاهی رنگ نباشد

بالا خدا را دارم و پائین شما را ● باندازه گلیم پا دراز کن ● بمقدار علم شمله باید که راست آید
از چپ و راست آید ● با همه بازی بگیر با ما هم بازی ● با همه کچلاه با ما هم با همه گیسو
بلاو با ما نیز ● ابا ۴ ع با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست ● بنازم باین ریش و فش ● ببال دیگر
پرواز میکند ● ببام بلند دست بر آسمان نتوان رسانید ● بپای خویش بگور رفتن
بیر سیم از نخواهی رسید ● بپوستین مردم افتاده ● بت پرست را در کعبه دیو گیرد ● شعر
بتمنای گوشت مردن به ● که تقاضای زشت قصابان ● بچه تا نگرید مادر
نشیرند ● بر بچه خود را سیر کنید که چشم همسایه بترسد ● بچه در شکم و نامش مظفر ● بخت اگر دارے
بپر در پشت خواب ● شعر ● بخت اگر یاری دهد دانا و نادانا یکیست ● خانه گر
تاریک شد بینا و نابینا یکیست ● شعر ● بخت بد با کسی که یار بود ● سنگ گزد
گر شتر سوار بود ● بخت که برگردد ● اسپ تازی خر گردد ● بخت اگر یارے دهد
دندانت سندان بشکند ● بخت افتاده کار افتاده ● خدا سازش ● بخشنده آب است که هرچه باید
ترکند ● بخور بسها است ● بخیه بآب دوغ میزند ● بدخواه کسان هیچ بمقصد نرسد ● بد بدی در مان
گرفتار است ● بد روز هم روزی میخورد ● بد جای گربه باران نمیبارد ● بد گهر با کسی
وفا نکند ● بد بهمه را بد میداند ● شعر ● بدی را بدی سهل باشد جزا ● اگر مردی احسن الی
من اسا ● برای ما سر خر و فی بهم رسید ● برات بر عالم بالا ● برات عاشقان
بر شاخ آهو ● براحتی نرسید آنکه محنتی نکشید ● بر اسپ چوبین سوار است ● برای کوری
ابلیس بنا یکره و رسول نگردد ● برای مصلحت کون خر را می بوسند ● شعر

برین مژده گر جان فشانم رواست ✤ که این مژده آسایش جان ماست ✤
برای نهادن چه سنگ و چه زر ✤ بر بی بدل چگونه گزیند کسی بدل ✤ حذر باش
که سر می شکند دیوارش ✤ بر رسولان بلاغ باشد و بس ✤ بر سر فرزند آدم هر چه آید
بگذرد ✤ بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست ✤ بر عکس نهند نام زنگی کافور
برق زده را کافور چه سود ✤ شعر برگ سبز است تحفه درویش ✤ چه کند بی نوا
همی دارد ✤ برنج و عسل روزی خداداد است ✤ بره خود را بدم گرگ زده است
بزنجیر زلف سخن میگوید ✤ بز را غم جان است و قصاب را غم پیه ✤ بزرگان خرده
بر خردان نگیرند ✤ شعر بزرگش نخوانند اهل خرد ✤ که نام بزرگان بزشتی برند
بزرگی بایدت بخشندگی کن ✤ بزرگی بعقل است نه بسال ✤ بزرگی
طفل از ادب است ✤ بز گرگین شده از گله بدر باید کرد ✤
بمرد و شاخ زرین بز ✤ با بهای بز ✤ بسیار بدگل است بسیار پشت است
بسیار تصور است ✤ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی ✤ بشنو و نشنو ✤ من گفتگوی
من کنم بشنو صدای توپ را ✤ بشهر خود در ده یار خود ✤ باشم بشهر خویش ✤ هر کس
شهریار است ✤ بعد از خرابی بصره ✤ بعد از رنج راحت است ✤ بعد از سخن گفتن نیکو
شده باشد ✤ بعد از مردن سهراب نوشدارو ✤ بعیب خود بینا باش ✤ بقدر مال باشد
سر گرانی ✤ بکن بکرست لیک ست منه ✤ بگفتن آتش دهن نمیسوزد ✤ بلای طویله
بر سر میمون ✤ شعر بلبل مژده بهار رسید ✤ خبر بد بوم شوم گذارد ✤ بلقمان حکمت آموزی

باب ضرب الامثال پای فارسی

پای بطواف کعبه حاجی نشود ❊ شعر ❊ پار بودی قطب بیگ امسال گشتی قطب دین
سال دیگر میشوی قطب دین حیدر شوی ❊ ع پای پیش آمده است و پس دیوار
پای چه جای سر است ❊ شعر ❊ پای استدلالیان چوبین بود ❊ پای چوبین سخت
بی تمکین بود ❊ شعر ❊ پای در زنجیر پیش دوستان ❊ به که با بیگانگان در بوستان
پای چراغ تاریک میباشد ❊ پخته پنیر و نان خمیر ❊ شعر ❊ پدرکش پادشاهی را نشاید
اگر شاید بجز شش مه نپاید ❊ پدر گوشت بخورد پسر قصاب ❊ ع پراگنده روزی پراگنده
دل ❊ ع پر خورد کم رود ❊ ع پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است ❊ پر چشمی غربال
از پرولی آسیا است ❊ شعر ❊ پرستار زاده نیاید بکار ❊ اگر چه بود زاده شهریار
❊ شعر ❊ پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی ❊ که بورانی است بادنجان و
بادنجان است بورانی ❊ پسیده بکعبه نتوان رفت ❊ پسر که بد گهر افتد پدر چه کار کند
❊ شعر ❊ پسر نوح با بدان بنشست ❊ خاندان نبوتش گم شد ❊ پس مانده کار را
بخر باید داد ❊ پس مانده سگ هم سگ را شاید ❊ پس مانده سگ قابل [illegible]
پشت بام زندان و دزدی ❊ پشت چشمی نخشد ❊ پشم از خایه رندان کم شد ❊ پشه
چو پر شد بزند پیل را ❊ پنبه وار ❊ پنج انگشت برابر نیستند ❊ پنبه پیشش می نهد
پند پدر نافع نشد سودای مادر زاد را ❊ پیشه شمع آفتاب نگشد ❊ پوست کند
میگوید ❊ پیچش بار از کجروی اوست ❊ پیران نمی پرند مریدان می پرانند ❊ پیر شو بیاموز

پیری و صد عیب چنین گفته اند پیر نا بالغ پیر من خس است اعتقاد من بس است
شعر پیر من هر چه کند عین عنایت باشد پیر زن نرد تار وزی بارانی شعر پیر یکه
دم ز عشق زند بس غنیمت ست ⁂ از شاخ کهنه میوهٔ نورس غنیمت ست ⁂
پا در سماهی کوبیده پای حنا بست پایش بسنگ آمده پای شمع تاریکست
پیچل شنید پیش شد پشتی در کلاه ندارد پیشه دارم که آتش برده
پول نمیدهی معرکه بهم مزن پهلوان زنده خوش است پیش از آب موزه کشید
پیش از عید مصلی رفت پیش از من و تو لیل و نهاری بوده پیش مردان گندم
چه چه پیش زبان کوتلی نیست شعر پیش از انکه سگ بر در چینه را ⁂ تو ز سگ جره پیشه را
محفوظ دار ⁂ پیش از انکه هوش ابنای ابر ند ابنان فریاد کنند پیش از چوب شاه
لتند پیش از چوب ناله میکند پیش از لقمه دهن واکردن پیش از مرگ واویلا
پیش ازین من هم درین باغ آشیانی داشتم پیش بندگی میکند پیش پا افتاده
پیش درد نگو هر کس لاجواب است پیش رو مینز پیش طبیب مرو پیش کار آرسیده
هر دو شعر پیش کسی رو که طلبگار تست ⁂ ناز بر آن کن که خریدار تست پیش پیش
نا نظم نا نثر و پیش نا نثر نا نظم و پیش هر دو هیچ و پیش هیچ هر دو پیغمبر اول دعا برای
خود کند پیف است مثل پنبه پنبه بلوط است پیل درگل مانده است پیل پا بنا کند پیمانه اش پر شده

باب ضرب الامثال تا

تا به بینیم که از غیب چه آید بیرون شعر تا بدکان خانه در گروی ⁂ هرگز ای خام

آدمی نشوی ❊ تا تریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده بود تا تکان ندهی
سیب از درخت نمی افتد تا تو آدم شده من خر شده ام تا تو مین میری من بخدا
میرسم تا توره بهوا پاشیده اند تاج محمد قرة العین آدمیان ست تا جیک زیر لحاف
سیرست تا تخت و تالان نگار تا جایست تا فلک از پرده چه آید بیرون
ع تا دریا نه خواسته گرد کار چیست شعر تا در رسد وعده هر کار که هست
سودی نکند یاری هر یار که هست ❊ تا گرسنه نتوان ایستاد اما گره در میان
می ماند تا ریشه در آبست امید ثمری هست تا پیری و پود مرگ یاست ❊
تاریکی شب سرمه چشم پیش کورست تاریکی و اشارهٔ ابرو ع تا سال دیگر کی
که خورد و زنده که ماند ❊ تا شب نروی روز بجائی نرسی ع تا صدف قانع نشد پر در
نشد شعر تا که احمق باقی ست اندر جهان ❊ مرد مفلس کی شود محتاج نان ❊
تا مار راست نشود بسوراخ نرود شعر تا مرد سخن نگفته باشد ❊ عیب و هنرش
نهفته باشد ❊ ع تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها ❊ ع تا نفس باقی ست
همواره ست تا وان گرفتن دوان همتی ست تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد
تا آنچه روزگار نخورد دوست تبدیل ذائقه مضایقه ندارد تخته تخت پاتخته تا
تخت پاتخته تخم تا خیر صحبت اثر ترا آب می برم و تشنه می آرم ترا از وی
ترا از خبیس ست هر سو که زیاده یافت سر فرو دارد ترا از وی
ترا از وی زهره از سرگرانی شترگان نشکند ع تربیت نا اهل را چون گردکان

جنس از جنس بساوی نیست جنسیت علت ضم است جنگ دو سردار و جنگ زرگری
میکنی جواب است ای برادر این نه جنگ است جواب دیگر سوال دیگر مصرع جواب جاهلان
باشد خموشی جواب ترکی بترکی مصرع جور استاد به ز مهر پدر چوب پای گل سوده ندید
جوز شکن و طالع بدبین جوال خود را بگشا تا کسی گاه در ان نه طپاند جوال فروز هم
از اهل ... است جو فروش گندم نما جو هر یکه آب مروارید در چشمش فرود آمده باشد
مروارید را کی بیند جوز هندی را از درمنه ترکی باز نمی شناسد جوینده یابنده
مصرع جو بی طالع ز خود داری هنر به مصرع جهاندیده بسیار گوید دروغ شعر چند تما
تا که بجائی رسی به در دلکش تا بدو وای رسی به جان کافر بسختی ارز اسنی
جان گرد جامه گرد جای استاد خالی است چون بساد است

باب ضرب الامثال جیم فارسی

چاره نیست درین واقعه الا تسلیم چاه کن را چاه در پیش چاه کن همیشه در
چاه است چاه بیژن از زندان ضحاک کم نیست چو انداخته است مصرع چرا کاری کنند
عاقل که باز آید پشیمانی چراغ وقت مردن خانه روشن میکند چراغ روشن
مراد حاصل مصرع چراغ مفلسان نوری ندارد چراغ مقبلان هرگز نمیرد چراغ مرده
کجا شمع آفتاب کجا چراغ کسی تا صباح نسوزد چراغ را نتوان دید چه بنور چراغ
چه بلی از سنگ سیری آید جرم هم جرم جنبش بیهوده است چه هم گاو بدندان می خاود
چه بلی زد مهی حوض میگیرد چشم فلک درمیان است چشم مور و پای مار و

خصمم گردد دلیر ع چون قضا آید طبیب ابله شود ع چون معانی جمع گردد شاعری
آسان تر شود چون دم بر داشتم باده بر آمد چون از گلو فرو رفت چه حلوا چه زهر چون
بر جبیں سار وز بر آید گشت عطار و خوشه چیند چون سنگ بد امقصر باشد زیر پیش او
سر فرو آرد چون کار از دست رفت فریاد چه سود ع چون گوش وزه داد
بر الله اکبر است چون نباشد چون و چرا در میان شان نیست چه آب بیارند و
چه سبو بشکنند چه کار یار را چهار روز آزمایند و دو یار او در روز ع چه باک از موج
بحر آن را که باشد نوح کشتیبان چه پلیت چه غزل شعر چه توان کرد مردمان این اند ؂
با همین مردمان بباید ساخت ؂ شعر چه خوش باشد که بعد از انتظاری
با امیدی رسد امیدواری ؂ ع چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار شعر
چه خوش گفته است سعدی در زلیخا ؂ الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها ؂
چه خوش چرا نباشد چه علی خواجه و چه خواجه علی شعر چگویم که ناگفتنم بهتر است ؂
زبان در دهان پاسبان سر است ؂ چه مردی بود کز زنی کم بود ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک چیزی بده درویش را چیزی بگو درویش را چیزی که بیابی مجو چنین ابرو
نمی توانست دید چینی شکسته صدا نمیکند چار اندر چار میگوید چشمه خور ربا تر از
میراث خور چاشته خور به از ناشته خور چراغ پیش آفتاب پر تو ندارد چراغ را
نتوان دید جز بنور چراغ چراغ زیر دامن چراغیکه در خانه ضرور است در مسجد حرام است
چشم مار روشن چه چرب نرم را اگر هم بخورد چه در دندان در هم افتد کالا پدید آید

چو گل بسیار شد پیلان بلغزند چو وقت مرگ مار آید بر رهگذر گردد چو نزد پای پیلان بچوتی ترکمانی

باب ضرب الامثال حای حطی

حاجت مشاطه نیست روی دلآرام را حاجی حاجی را در مکه نشناسد حاجی کالو که
نداشت حال این است آشنا را ای بیگانه حرام خوردم و قلیه حریص محروم
حساب دوستان در دل حکمت شنیدن از لب لقمان خوشتر حکمت بلقمان
آموختن خیز بی دف حیله گر و باه حاصل تحصیل ناتحصیل بوده است حاکم تمام
گوش نیابد حالا تخته بر سر استاد میزند حال خوش آمده تازه روزگار شعر
حب الوطن از ملک سلیمان خوشتر ۞ خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر ۞ حرام ز
فرو شست حرامزاده دیر آشنا و زود رنج میباشد حرف بد بر زبان بد باشد
ع حرف حق بر زبان شود جاری ع حرف را پوست کنده باید گفت حریف
باخته با خود همیشه در جنگ است حریف حریف را می‌شناسد حساب دوستان
در دل ع حسن چون بی پرده شد زنهار او گر دا و نگردد حسن خداداد را حاجت
مشاطه نیست حشر غلامان علی با علی حشر غلامان عمر با عمر حق بر زبان جاری
حق خود خواستن کم از گدائی نیست حق بحقدار میرسد حق نمک نگاه باید داشت
حکایت از شل بی شل شو و حکم حاکم مرگ مفاجات حلوا بکسی ده که محنت نکشیده
حلوا بکسی ده که محبت نچشیده حلوا خوردن را روی باید حلوا گفتن دهن شیرین نسازد
حلوای بی دود شعر حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف ۞ از دوزخیان پرس

پیشانی دست شکسته و بال گردن دست تنگ زن پس کاروان دشمن دانا
به از نادان دوست دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد دلی از بیم پس نتوان گذشت
دنبه بگرگ سپرده دندان برکند دندان ریشش شد دنیا را با سید خورده اند
دو تیغ بانرو ع دو دل یک شود بشکند کوه را دو شمشیر در یک نیام نگنجد ده درویش
خسپند در اقلیمی ع دهن سگ بلقمه دوخته به دیر پا عاقل است دیر آید درست آید
دیر گیر و سخت گیر دیگ بدیگ میگوید که رویت سیاه است دیوار هم گوش دارد
دیوانه بکار خود هشیار است دیوانه را یکی بس است دیو بگریزد از آن قوم
که قرآن خوانند ع دیگ بجوش و منار که تنگی تمام شد دست سلطان هر چه خواهد کند

باب ضرب الامثال رای مهمله

راه بدی مپیر و رفت آنچه رفت رنگ ندید پیش خود در مانده روباه
بازی میکند روباه را گفتند گواهت کیست گفت دمم روز می شمارد
روستائی را بگذار که بزبان خود اقرار کند روغن قاز مالیدن روغن
در خمیر خشک ع شود روز ریده که خلاصی ندارد ریش خود میکند ریش گاو ریش طلا بو بیدن رفت

باب ضرب الامثال زای معجمه

زدیم بر حق زنان و هر چه باداباد زر سفید بهر روز سیاه است زر کار کند
مرد لاف زند ع زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز زمین سخت آسمان دور
ع زمین سفید و پیه اندر سر خر زن راضی شوهر راضی گذر پیش قاضی

زنگی بشستن سفید نشود و زر و زور بجز بهم رسیده پیدا شش ع زه کردن این کمان سین دشوارست زیرا که نیم کاف نیست

باب ضرب الامثال بسین مهمله

ع سالی که نکوست از بهارش پیداست سبزه در سنگ نروید چه کند باران را سبزه کی بروید از روی یخ سپر انداخت سخن شنیدن پنج دولت ست سر بگریبان خود برد و سر کلاه گم کرده سر و دستان یاد دهانیدن سرای گنبد باز ایست ع سعی بسیار کفش پاره کند سفید نمیتوان شد شعر سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد سگ حضور به از برادر دور سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس سگ داند و کفشگر در ایشان چیست سگ را در مسجد چه کار سگ سیست و قلیه ترس سگ هر سوار شعر سگی را اگر کلوخی بسر آید ز شادی بر جهد کین استخوانست ع سلام روستائی بیغرض نیست سنگ آمد و پای لنگ آمد سنگ آمد و سخت آمد سنگ بدندانش نیز بند سنگ را سنگ می شکند سنگ زدی پیچ سنگی را که نتوان برداشت باید بوسید و گذاشت سوراخ در آسمان نمیشود سوراخ موشش بهزار دینار سیخ و دسته گل کلوخی ناشسته کرا از زمین بلند تر بود سیلی نقد به از حلوای نسیه سیر شکم گرسنه نخورد سیر مردن به از گرسنه زیستن

ع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ❀ علتی ماند و خوشش ❀ عیان را چه بیان ❀ عیدی بی روشنائی

باب ضرب الامثال غین

غریب کور میباشد ❀ غلام بحال ناز ❀ دو خواجه بهر دو ❀ شعر ❀
غنیمت شمر صحبت دوستان ❀ که گل چند روز است در بوستان ❀

باب ضرب الامثال فا

ع فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را ❀ عشرت امروز بی اندیشه فردا ❀
خوش است ❀ شعر ❀ فرصت غنیمت است و غنیمت شمار عمر ❀ زان پیشتر
که بانگ برآید فلان نماند ❀ فقیر را از اثاث توان شناخت ❀ فرصت
از کف رفت دل کاری نکرد افسوس ❀ کاروان بگذشت و من در خواب غفلت مانده ام ❀

باب ضرب الامثال قاف

قاضی بعد از اقرار انکار نشنود ❀ قضیه زمین بر سر زمین ❀ قطره قطره جمع گردد و
انگه دریا شود ❀ قلاده به از سگ است ❀ قلم رفته ❀ قلم اینجا رسید سر بشکست ❀ قلندر
دیده گوید ❀ قلیه از قمر گذشت ❀ قهر درویش بر جان درویش ❀ قیامت گرچه برآید بیاید ❀

باب ضرب الامثال کاف تازی فارسی

کارد باستخوان رسید ❀ کار دست بسته کرده ❀ کار هر بافنده حلاج نیست ❀
کاسه از آتش گرم تر ❀ کاسه همسایه دو پا دارد ❀ کالای بد بریش خاوند ❀
کاه در کاهدان نماند ❀ کاه کهنه بباد میدهد ❀ ع که آهن باهن توان کرد نرم

ع گواه عاشق صادق در آستین باشد گواه مست میفروش گو ت
بالای پاردم مسیده گوز بپاکاه دادن گوز پس طهارت گوزش بار است
گه برستنه در زمین و نه بر آسمان گوز بده عود بسوز گوساله بزور بیخ هم
می چهد گوش خرابانید شعر گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نه بینم

باب ضرب الامثال لام

لایق رئیس خود گفته است لو دینه بکاد و دادن از خون خست لنگی زرنگی بالا نه عجم دزد کالا

باب ضرب الامثال میم

مادیان خود بسیگوز و خود رم میکند ع ماترا ازین گیا ضعیف این گمان نبود
ع مار آستین جانی خود این گمان نبود مار بدست دیگران باید گرفت
مار گزیده از ریسمان میترسد مار ضحاک مال پدر ریشش مادر ش میگیرد
ماهی از سر گنده است ماهی ماهی را خورد ماهی زحد مرد و را محتسب را
درون خانه چکار ع محتسب گر می خورد معذور دار دست را مرآنان فرد
کفچه میسر زن مرد ارسگان را وسگا نیم اورا مرده بلا زنده بلا مرده
چند عزیست تا کی توان داشت ع مرد بیت آزمای انگهی زن کن
ع مرگ شکاری را عجب گنج پیا باشد مرگ انبوه جشنی دارد مرگ خرعروسی
سگ است مستوری بی بی از بیچادریست مسجد جای گوزیدن نیست
شعر مسکین خراگرچه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است

ست بتاریکی می انداز دکانش هرگز نخواهد رفت از دکان حلوای
مناره بلند پیش کوه الوند پست مینماید قس چگویم طور من چه میگویید ع
من در چه خیالیم و فلک در چه خیال مور در طاس شعر مورچگان را
چو بود اتفاق بهشیر ژیان ابدر آرند پوست مورچه پر آورد مرگش
با بنان میکاود ابنان بموش میکاود موش بعصا سیر و مهتاب
گز میکند میراث خرس بکفتار میرسد می رید و تیز تیر میکند
می گوزد و پشیمان نمیشود می وزد با سر بادی

باب ضرب الامثال نون

نارگیل بدست بوزینه است نام رستم به از رستم نام مرده به از مرد
نان چوپان میخورد نانش به روغن فتاد نان گربه را اگر میزند نان هیچ
اختر ع ماست اما مزه ندارد نخود هر آش است نخورد شیر نخورده خورده سگ
نخورده بنخجی است شعر نخورد غم نصیبه بکه ناکرده به که بنخجی بود آنچه ناخورد
نعل در آتش دارد ع نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول نقش بر آب
نقل کفر کفر نباشد نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند چه سود نه از تو
چو نه از من و نه سیخ سوزد نه کباب نه شیر شتر خواهم نه دیدار عرب

باب ضرب الامثال واو

واعظ غیر متعظ ورق برگشت وفای سگ شعر وقت ضرورت چو نماند گریز

دست بگیر و شمشیر تیز ٭ ولی را ولی می شناسد وفا کن اگر مردی وقت آمد لیکن

باب ضرب الامثال های هوز

شعر هر آن کهتر که با مهتر ستیزد ٭ چنان افتد که هرگز بر نخیزد ٭ شعر هر بیشه
گمان مبر که خالیست ٭ شاید که پلنگ خفته باشد ٭ هر جا که رنگ و بوی بود
گفتگو بود هر چه آدم میکند بوزنه هم میکند هر چه آن خسرو کند شیرین بود هر چه آید
پیش نگذارد درویش هر چه این میزند با نیه او آن می رقصد ع
هر چه باد اباد ما کشتی در آب انداختیم هر چه باد آورد باد ببرد هر چه در دیگ است
بکفچه می آید هر چه زود آید دیر نپاید هر چه عوض دارد گله ندارد ع هر چه کنی بخود
کنی گر همه نیک و بد کنی هر چه در کان نمک رفت نمک شد هر یکه باشد
پالان ادیم هر دیگی را چمچه باید ع هر روز عید نیست که حلوا خورد کسی هر سری
و سودای هر سگی بخانه خود دلیر است هر سگی بدر خود بانگ کند ع هر عیب که
سلطان به پسندد هنر است هر کاری و هر مردی هر کجا که شکرستان بود
مگس باشد هر که طاوس باید رنج هندوستان کشد هر کمالی را زوالی
هر گنده پیری را گنده خوری است ع هر گلی را رنگ و بوی دیگر است ع هر که
از دیده دور از دل دور هر که داند داند هر که دست از جان بشوید هر چه در
دل آید بگوید هزار بیت و غزل علم و هنر پیش جهه چیران سست هزاری یا بازاری
هم پیشه هم پیشه را دشمن است همسایه بد مبادا کس را هم فال و هم تماشا ٭

همکار را همکار می شناسد ؏ همه جا خانهٔ عشق ست چه مسجد چه کنشت همه را
یک بار گزیده است ؏ همین سنگ ست پشت بام فرشی شود زمرده من
زنده ترا یار ست شعر هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد ؏ بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

باب ضرب الامثال یائی

یا بابین شور اشوری یا بابین نمکی یا تخت یا تخته ؏ یا تن رسد بجانان یا جان
ز تن بر آید یار اهل ست کار سهل ست یار بد بدتر بود از مار ؏ یار در خانه
و من گرد جهان میگردم یار شاطر نه بار خاطر یک انار و صد بیمار یک بام
و دو هوا یک پیری و صد بیماری یک فی انه خیرات هزار دانه برکت یک در
بسته هزار در وا یک در گیر محکم گیر شعر یکدل و خیلی آرزو دل بچه بدعا دهم
تن همه داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهم ؏ یک سر هزار سودا یک کرد و فاخته
یک لقمه صباحی به از مرغ و ماهی یک لقمه صبح نه ده لقمه شام یک من
علم را ده من عقل می باید یک مویز و صد قلندر یک انشد دو شد یکی بود و مجنون
دگر خورد می یکی دیگر ز پهلویش بر آمد یکی نقصان مایه دیگر شماتت همسایه
؏ یکی همی رود و دیگری همی آید یک یوسف هزار خریدار

باب دوم در ذکر چند قواعد دانستن حال غیب سوال و جواب

فصل اول
اگر پرسند که فلان کس جنگ بچه انجامد بگیر و نام سائل
و نام آن روز که سوال کند آنگاه چهارگان طرح دهد اگر یکی ماند خصومت

دراز بود و آن خصم غالب آید و اگر دو ماند خصم بر آن غالب آید و اگر سه ماند
میان خصم و آن صلح شود و اگر چهار ماند خصومت دراز و زیان شود
فصل دوم اگر پرسند که سود از چه چیز کند بگیر و نام سائل و نام آن روز
که سوال کند انگاه چهارگان طرح دهد اگر یکی ماند سود از ماده گاو و شتر کند
و اگر دو ماند سود از نباتات و جواهر و مروارید کند و اگر سه ماند سود از اسپان
و مادیان کند و اگر چهار ماند سود از زراعت کند **فصل سوم** اگر پرسند
در راه دزدان باشند یا نه بگیر و نام سائل و نام آن روز انگاه دوگان
دوگان طرح دهد اگر یکی ماند سلامت رود و اگر دو ماند دزدان باشند صبر باید کرد
و گر باید صدقه نان و گوشت گاو بدهد **فصل چهارم** اگر پرسند غایب در خانه آمد
یا نه بگیر و نام غائب و نام آن روز که غایب شده است انگاه چهارگان
طرح دهد اگر یکی ماند محبوس است و اگر دو ماند بزودی برسد و اگر سه ماند
درین زمان خبر او پیدا شود و بمقام خویش باشد و اگر چهار ماند صدقه دهد
پارچه سیاه و چهار پایه تا بسلامت آید **فصل پنجم** اگر پرسند در سفر برود
یا نه بگیر و نام سائل و نام آن روز که در سفر رود انگاه چهارگان طرح دهد
اگر یکی ماند برود فتوح برسد و اگر دو ماند باز هم چنین آید و اگر سه ماند توقف کند
و اگر چهار ماند کس او ستد یا آنکه خود برود و از آن نیکویی نه بیند **فصل ششم**
اگر پرسند فلان کس در سفر برود یا نه بگیر و نام سائل و آن روز انگاه سه گانه

طرح دہد اگر یک ماند نیکو باشد و اگر دو ماند نیکو نبود و اگر سہ ماند بیم فرزدان باشد
فصل ہفتم اگر پرسند محبت زن و مرد چگونہ ہست بگیرد نام زن و
مادر او و نام مرد و مادر او انگاہ پنجگان طرح دہد اگر یک و سہ و پنج ماند میان ایشان
سازواری خوب باشد و اگر دو و چہار ماند میان ایشان خصومت و تفرقہ
و بدکار باشد فصل ہشتم اگر پرسند فلان کس مرا دوست دارد یا نہ
بگیرد نام سائل و آن روز انگاہ چہارگان طرح دہد اگر یک ماند دشمن بود
و اگر دو ماند دوست بود و اگر سہ ماند محبت گویان باشد و اگر چہار ماند در دل
عدو و بر زبان دوست بود فصل نہم اگر پرسند حال مسافر چگونہ ہست
بگیرد نام سائل و نام آن روز کہ سوال کند انگاہ ہفتگان طرح دہد اگر
یک ماند ہنوز بجای خود ساکن باشد و اگر دو ماند در راہ باشد و اگر سہ ماند
خبر او برسد و اگر چہار ماند غمگین و زیان رسیدہ بتو آن آید و اگر پنج ماند
نیز در راہ باشد و اگر شش ماند برای زنی ماندہ باشد و در اندوہ و خصومت باشد
و اگر ہفت ماند در دعوی دادن و ستدن باشد فصل دہم
اگر سوال کند مال گم شدہ برسد یا نرسد بگیرد نام سائل و آن روز کہ گم شدہ است
انگاہ دوگان طرح دہد اگر یک ماند رسد اگر دو برسد فصل یازدہم
اگر پرسند مال از دنیا چیزی خواہد رسید یا نہ بگیرد نام سائل و نام آن روز
کہ تولد شدہ ہست پس دوگان طرح کند اگر یک ماند رزق بقیاس

اکثر و بیش العلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله

واگر دو ماند خدای تعالی او را غنی گرداند بیشک و بی شبه **فصل دوازدهم**
اگر پرسند از دنیا چه خواهد رسید و از کلام چه خواهد شد بگیر د نام سائل
و آن چیز که مادر زاده است آنگاه هفت گان طرح کند اگر یک ماند از زنان
میراث و یا امانت برسد و اگر دو ماند هدیه قبله و اگر سه ماند از نویسنده کتاب
و اهل قلم یابد و اگر چهار ماند از سفر و تجارت و بازرگان یابد و اگر پنج ماند
از میراث کسی فریقین دیگر ترجیح و اگر شش ماند از دوستان یابد و اگر
هفت ماند از وام یا از دزدی و یا رهزنی یابد **فصل سیزدهم**
اگر پرسند برده گریخته بکدام ولایت رفته است بگیر د نام غائب
و نام آن چیز که غائب شده است آنگاه چهارگان طرح کند اگر یک ماند
از جانب مشرق بنگرد و اگر دو ماند از جانب شمال بنگرد و اگر سه ماند
از جانب مغرب بنگرد و اگر چهار ماند از جانب جنوب بنگرد هیئت کرده گردد بگیرد
بنگر **فصل چهاردهم** اگر پرسند دزد مرد است یا زن یا خانه بیگانه
نام سائل و نام آن چیز که دزد دیده آنگاه پنج گان طرح کند اگر یک ماند دزد مرد
و اگر دو ماند دزد زن است و اگر سه ماند دزد همسایه است و اگر چهار ماند دزد
اهل بیت است و اگر پنج ماند دزد بیگانه است **فصل پانزدهم** اگر پرسند
دزد در انگ چگونه است بگیر د نام سائل و نام آن چیز که دزد دیده آنگاه

سه گان طرح کند اگر یک ماند رنگ سیاه باشد و اگر دو ماند دزد سپید رنگ ست
و گر سه ماند رنگ زرد باشد **فصل شانزدهم** اگر پرسند دزد مرده ست
یا زنده بگیر نام غائب و نام مادر او بحساب ابجد جمع کند دوگان طرح کند
اگر یک ماند مرده ست و گر دو ماند غایب زنده ست **فصل هفدهم**
اگر پرسند دزد کدام است بگیر نام سائل و نام آن روز که دزد دیده اند
انگاه چهارگان طرح کند اگر یک ماند از بندگان باشد و اگر دو ماند از موالی آزادگان
باشد و اگر سه ماند آزاد مرد باشد و اگر چهار ماند دزد بیگانه باشد
فصل هژدهم اگر پرسند خبر فلان غائب راست ست یا دروغ
بگیر نام سائل و نام آن روز که سوال میکند انگاه دوگان طرح کند
اگر یک ماند دروغ ست و اگر دو ماند راست ست **فصل نوزدهم**
اگر پرسند فلان بیمار نیکو شود یا نه بگیر نام بیمار و نام آن روز که بیمار شده
انگاه سه گان طرح کند اگر یک ماند بمیرد و اگر دو ماند زود نیکو شود و اگر
سه ماند بیماری دراز ست **فصل بیستم** اگر پرسند که بیماری از چه علت ست
و چه زحمت دارد بگیر نام بیمار و نام آن روز که بیمار شده ست انگاه
هفتگان طرح دهد اگر یک ماند علت از تب باشد و اگر دو ماند علت از باد
باشد و اگر سه ماند علت از جادوی باشد و اگر چهار ماند علت از سحر باشد
و اگر پنج ماند علت از سایه دیو و پری بود و اگر شش ماند علت از بلغم و زکام باشد

و اگر هفت ماند علت از عشق بود **فصل بست و یکم** اگر پرسند فلان کس بچه سبب بیمار شده است بگیرد نام سائل و نام آن روز که بیمار شده است چهار گان طرح کند اگر یک ماند زحمت از گرمی دارد و اگر دو ماند زحمت از باد بود و اگر سه ماند زحمت از سردی باشد و اگر چهار ماند زحمت از خشکی طبع و با بود

فصل بست و دوم اگر پرسند بیماری چه زحمت دارد بگیرد و نام بیمار و نام آن روز که بیمار شده است آنگاه چهارگان طرح کند اگر یک ماند درد گرده و درد جگر باشد و اگر دو ماند درد بلغم و درد زکام بود و اگر سه ماند درد سحر و جادو و سایه پریان و دیوان بود و اگر چهار ماند درد دق باشد

فصل بست سوم اگر پرسند اول زن میرد یا مرد بگیرد و نام زن و مرد و نام آن روز که سوال شده است آنگاه دوگان طرح دهد اگر یک ماند اول مرد میرد و اگر دو ماند زن میرد **فصل بست و چهارم** اگر پرسند در شکم ماده گاو نر است یا ماده بگیرد و نام سائل و نام ماده گاو آنگاه دوگان طرح دهد اگر یک ماند نر باشد و اگر دو ماند ماده بود **فصل بست و پنجم** اگر پرسند که میان مرد و زن کدام جانب عیب است بگیرد و نام مرد و نام زن آنگاه دوگان طرح دهد اگر یک ماند از جانب مرد عیب است و اگر دو ماند از جانب زن عیب است **فصل بست و ششم** اگر پرسند که این چه خواهد زاد بگیرد و نام زن و نام آن روز که

که حمل شده است آنگاه چهارگان طرح کند اگر یکی ماند پسر زاید و اگر دو ماند دختر زاید
و اگر سه ماند بچه از شکم بیفتد و اگر چهار ماند بچه احمق و عیب ناک باشد **فصل**
بست و هفتم اگر پرسند فلان عورت را حمل تمام شود یا نه بگیرد نام سائل
و نام آن روز که سوال کند آنگاه دوگان طرح دهد اگر یک ماند تمام شود و اگر
دو ماند تمام نشود **فصل بست و هشتم** اگر پرسند غایب باز آید یا نه
نام آن غائب و نام مادر او در حساب ابجد جمع کند سه گان طرح دهد
اگر یک ماند غائب باز آید و گر دو ماند بیاید مرده باشد و اگر سه ماند غائب
اندر راه باشد **فصل بست و نهم** اگر پرسند که غائب کدام طرف
رفته است نام غائب و نام آن روز بحساب جمع کند چهارگان طرح دهد
اگر یک ماند جانب مشرق رفته است و اگر دو ماند جانب مغرب رفته است
و اگر سه ماند جانب شمال رفته است و اگر چهار ماند جانب جنوب رفته باشد
فصل سی ام اگر پرسند حامله فرزند نرینه زاید یا دختر نام سائل و نام
آن روز بحساب جمع کند سه گان طرح دهد اگر یکی ماند فرزند نرینه باشد و اگر
دو ماند دختر زاید و اگر سه ماند فرزند زاید اما بمیرد **فصل سی و یکم** اگر پرسند
رنجور را چه علت دارد نام رنجور و نام مادر و آن روز بحساب جمع کند چهارگان
طرح دهد اگر یکی ماند رنجور در هلاکت باشد و اگر دو ماند رنجور را بلغم و خون
زیاده باشد و اگر سه ماند سردی باشد و اگر چهار ماند رنجور را سحر و جادو باشد

فصل سی و دوم اگر سائل سوال کند که رنجوری برید یا میرد نام بیمار
و نام مادر و نام آن روز بحساب جمع کند سه گان طرح کند اگر یک ماند تحقیق
آن رنجور بمیرد و اگر دو ماند صحت یابد اگر سه ماند رنجور بسیار رنج کشد
فصل سی و سوم اگر پرسند بسفر خواهم رفت نیک ست یا بد
نام سایل و نام آن روز بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکماند این سفر
نیک نیست و اگر دو ماند سفر نیک ست تاخیر مکن زود برود **فصل سی و چهارم**
اگر پرسند درین راه رهزن هستند بسلامت رسم یا نه نام سائل و نام مادر
و نام آن روز بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یک ماند آفت رسد
و اگر دو ماند سلامت رسد **فصل سی و پنجم** اگر سائل سوال کند زن حامله ست
یا نه نام حامله و نام آن روز بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکماند حمل نیست
و اگر دو ماند حامله ست **فصل سی و ششم** اگر سائل سوال کند که برده غایب شده
باز آید یا نه نام برده و نام آن روز بحساب جمع کند چهارگان طرح دهد اگر یک ماند
جای محبوس باشد و اگر دو ماند زود آید اگر سه ماند آن برده مرده باشد
و اگر چهار ماند غائب سلامت آید **فصل سی و هفتم**
اگر پرسند مال گم شده یابم یا نه نام مال و نام آن روز بحساب جمع
کند دوگان طرح دهد اگر یکماند نیابد و اگر دو ماند دستیاب شود **فصل**
سی و هشتم اگر پرسند فلان کس با من دوستی دارد یا نه

نام هر دو کس و نام آنروز بحساب جمع کند چهار گان طرح دهد اگر یکماند
آن دشمن است و اگر دو ماند دوست باشد و اگر سه ماند دوستی زبانی بود
اگر چهار ماند در ظاهر دشمن بود در باطن دوست جانی بود **فصل سی و نهم**
اگر پسند زن خواهم کرد نیک آید باید نام هر دو نام آنروز بحساب جمع کند
سه گان طرح دهد اگر یک ماند آن زن بد بود و اگر دو ماند آن زن نیک بود
اگر سه ماند آن زن پاک و مصلی بود و شتاب بکن مبارکست **فصل چهلم**
اگر سائل سوال کند که این زن مرا دوست دارد یا نه نام مرد و نام آن
زن بحساب جمع کند سه گان طرح دهد اگر یکماند آن زن بسیار دوست دارد
اگر دو ماند در حقیقی دوست و ظاهر خود را دشمن نماید اگر سه ماند آن زن
مرد دیگر دوست دارد و بدبخت بود **فصل چهل و یکم** اگر پسند این زن
بخانه من آمده نیک بود یا نه نام مرد و نام زن بحساب جمع کند دوگان
طرح دهد اگر یکماند آمدن آن زن بسیار خوب است و سازواری باشد
و اگر دو ماند از آمدن او خراب شود **فصل چهل و دوم** اگر پسند نگاه
زود شود یا نه نام مرد و نام مادر او بحساب جمع کند سه گان طرح دهد اگر
یکماند آن نگاه بشود اما چند روز صبر کن اگر دو ماند نگاه زود بشود و اگر سه ماند
نگاه نشود **فصل چهل و سوم** اگر پسند آن زن خانه داری
شتاب میکند یا نه نام زن و نام مادر او بحساب جمع کند دوگان طرح دهد

اگر یک ماند خانداری شتاب نشود و اگر دو ماند خانه داری شتاب شود

فصل چهل و چهارم اگر سائل سوال کند که درین سفر خواهم رفت نیک ست یا نه نام انکس و نام آن روز بحساب جمع کند سه گان طرح دهد اگر یک ماند این سفر بد ست مکن اگر دو ماند سفر مبارک ست شتاب بکن اگر سه ماند در راه خطره بیند خوب نیست فصل چهل و پنجم اگر پرسند برده گریخته ست باز آید یا نه نام برده و نام مادر او و نام آن روز بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکماند خواهی یافت و اگر دو ماند نخواهی یافت اما هر جا که باشد سلامت باشد فصل چهل و ششم اگر سائل سوال کند که فلان بادشاه یا فلان امیر خصومت میشاند ظفر یابم یا نه نام سائل و نام آنروز بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکماند ظفر یابد و اگر دو ماند نیابد.

فصل چهل و هفتم اگر پرسند که این خبر آورده راست ست یا دروغ نام سائل و نام آن روز بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکماند دروغ و اگر دو ماند این خبر راست ست فصل چهل و هشتم اگر پرسند حاجت من روا گردد یا نه نام سائل و نام آن روز بحساب جمع کند سه گان طرح دهد اگر یکماند حاجت روا گردد و اگر دو ماند حاجت را تعویل شود و چندروز صبر باید کرد و اگر سه ماند حاجت روا شود اما بعد از چند روز فصل چهل و نهم اگر سائل سوال کند چیزیکه گم شده ست باز یابم یا نه نام سائل

ونام آن روز بحساب جمع کند سه گان طرح دهد اگر یک ماند خبر آن بیاید
و اگر دو ماند چند روز صبر کن اگر سه ماند نیاید **فصل پنجاهم** اگر سائل سوال
کند که دزد خانگی ست یا غیر نام سائل و نام آن روز بحساب جمع کند سه گان
طرح دهد اگر یک ماند دزد خانگی ست و اگر دو ماند دزد غیر کس ست اگر سه ماند
همسایه ست **فصل پنجاه و یکم** اگر سائل سوال کند دزد کدام قوم ست
نام سائل و نام آن روز بحساب جمع کند چهارگان طرح دهد اگر یک ماند
دزد معصوم ست و اگر دو ماند دزد جامه فروش ست اگر سه ماند
دزد غلام ست و اگر چهار ماند دزد اصل ست **فصل پنجاه و دوم**
اگر سائل سوال کند کدام رنگ دزد دارد نام سائل و نام آن روز
بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یک ماند دزد سیاه و زرد رنگ
اگر دو ماند دزد گندم رنگ ست **فصل پنجاه و سوم** اگر سائل سوال
کند که چهار رنگ دزد چه خاصیت دارند نام سائل و نام آن روز
بحساب جمع کند چهارگان طرح دهد اگر یک ماند دزد سیاه رنگ
دندان او فراخ و پیشانی او بزرگ ست او پاره برآرد یک پایش اگر دو ماند
دزد زرد رنگ باشد رفتار آهسته طعام بخورد و در خانه او هر روز
جنگ بشود و اگر سه ماند دزد او ده رنگ باشد رفتار او شتاب کار و کار او
زبان باشد و کوته گردن و دراز موی اند که پیشانی او فراخ باشد

جانب راس و یک نشانی سیاه دارد اگر چهار ماند دز دگندم رنگ باشد رفتار او تیز و هر کاریکه کند دست دهد **فصل پنجاه و چهارم** اگر سائل سوال کند که انچه برده است برسد یا نه نام سائل و نام آن روز بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکماند نرسد و گر دو ماند برسد **فصل پنجاه و پنجم** اگر سائل سوال کند که مرد بوده است یا زن پس همه این اعداد یک ثلث زیاده کند انگاه دوگان طرح دهد اگر یک ماند دزد مرد باشد و گر دو ماند دزد زن باشد **فصل پنجاه و ششم** اگر سائل سوال کند سازواری که خدای نام مرد و نام زن و نام مادر هر دو بحساب جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکماند بکند و اگر دو ماند نکند **فصل پنجاه و هفتم** اگر سائل سوال کند که چیزی کار شروع بکند نام سائل و نام آن کار بحکم ابجد جمع کند هشتگان طرح دهد اگر یک ماند سرانجام رسد بکند و گر دو ماند انهم بکند اگر سه ماند نکند و اگر چهار ماند نکند و اگر پنج باشد بکند و اگر شش ماند نکند و اگر هفت ماند بکند والله اعلم بالصواب

باب ششم در بیان اسناد و شناختن تعویذ مربع بخاصیات مختلف این است

اول برای سد رستی و دفع آزار از نظر جن و انس برای آمدن حاجت صحت بیمار نوشته در گلو بندد

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳		۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

دوم برای آوردن مطلوب پیش خود برای حب و دوستی نوشته بخورد اند

۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۶	۹
۵	۱۰	۱۵	۴

سوم برای حاصل مرادات و مهمات و مقصد نوشته در سر خود نگاه دارد

۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۶	۹
۵	۱۰	۱۵	۴

چهارم برای ترقی مال و جاه و دولت و عزت برای امان از خوف دشمن نوشته در بازو بندد

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

پنجم برای دفع دشمن و امان از خوف غرق شدن نوشته با خود با احتیاط دارد

۱۴	۷	۹	۴
۱	۱۲	۶	۱۵
۸	۱۳	۳	۱۰
۱۱	۲	۱۶	۵

ششم برای خلاصی عورت و صلاحیت زحمت نوشته در گلو بندد

۴	۱۵	۶	۹
۱۴	۱	۱۲	۷
۱۱	۸	۱۳	۱۰
۵	۱۰	۳	۱۶

هفتم برای صلاحیت برادران و پسران و دختران برای زیادتی مال و برکت

۵	۱۰	۱۵	۴
۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۶	۹

هشتم برای دفع بحضور و کاهل شماست و برای فراموشی و جدائی میان دو کس نوشته در آستانهٔ او دفن کند

۴	۹	۷	۱۴
۱۵	۶	۱۲	۱
۱۰	۳	۱۳	۸
۵	۱۶	۲	۱۱

نهم برای سخن گفتن طیوران برای فتح جنگ و شفای بیمار و بازو خود بندد

۱۱	۲	۱۶	۵
۸	۱۳	۳	۱۰
۱	۱۲	۶	۱۵
۱۴	۷	۹	۴

دهم برای فهمیدن سخن علم لدنی جهت فهم نوشته هر روز بخورد

۵	۱۶	۲	۱۱
۱۰	۳	۱۳	۸
۱۵	۶	۱۲	۱
۴	۹	۷	۱۴

یازدهم برای ملاقات روحانیان و شرف ملازمت و قدم بوسی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم

۹	۶	۳	۱۶
۷	۱۲	۱۳	۲
۱۴	۱	۸	۱۱
۴	۱۵	۱۰	۵

سیزدهم برای کرم کشت نوشته در آب بشوید چهار طرف کشت بپاشد صلاحیت پیدا شود

۱۰	۵	۴	۱۵
۳	۱۶	۹	۶
۱۳	۲	۷	۱۲
۸	۱۱	۱۴	۱

پانزدهم برای عشق و آوردن محبوب نوشته در شیر یا در شربت بخوراند

۴	۱۵	۱۰	۵
۹	۶	۳	۱۶
۷	۱۲	۱۳	۲
۱۴	۱	۸	۱۱

دوازدهم برای حکومت بر رعیت و خلق الله روان شدن و مردمان مطیع گشتن و جاری قلم نوشته بیاویزد

۱۱	۲	۱۶	۵
۸	۱۳	۳	۱۰
۱	۱۲	۶	۱۵
۱۴	۷	۹	۴

چهاردهم برای افزونی زراعت و باران و باغ نوشته در شیار زمین دفن کند یا در آب روان اندازد و این است

۵	۱۰	۱۵	۴
۱۶	۳	۶	۹
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۱	۸	۱	۱۴

شانزدهم برای عزت و حرمت پیش پادشاه و امرا و بزرگان نوشته در سر نگاه دارد

۱۵	۴	۵	۱۰
۶	۹	۱۶	۳
۱۲	۷	۲	۱۳
۱	۱۴	۱۱	۸

دانستن حال حیات و ممات باید که نام بیمار و مادر او و یوم بیمار را عدد بگیرد و اگر نام مادر او نداند چهل عدد بر آن افزاید یا عدد حوا اضافه کند خواه بیست عدد

زائده کنند قسمتی طرح کنند بعد از آن هر دو لوح را نگاه کنند و صحت دریافت کنند

۷	۶	۵	۳	۲	۱
۱۱	۱۰	۹	۱۳	۸	۴
۱۴	۲۷	۱۲	۱۷	۱۶	۵
۳۰	۲۹	۲۸	۱۸	۲۰	۱۹
۲۵	۲۴	۲۱	۲۲	۲۶	۲۳

در دانستن باعث بیماری که از چه سبب شده است باید که نام بیمار و روز بیماری و نام مادر بیمار بحساب ابجد عدد برآورده چهارگان طرح دهد اگر یکی ماند رنج جسمانی است و اگر دو ماند آسیب است و اگر سه ماند چشم زخم و اگر چهار ماند سحر و جادو و زهر باد و هر اقسام که باشد پیدا آید

جهت درد شکم روز چهارشنبه نوشته در شکم بندد زود صحت یابد

۸	[illegible]	[illegible]	۱
[illegible]	۲	۷	[illegible]
۳	[illegible]	[illegible]	۶
[illegible]	۵	۴	[illegible]

جهت دفع بخار اگر مرد باشد در بازوی راست و اگر زن باشد در بازوی چپ بندد

قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و علی محمد و علی آل محمد برحمتک یا ارحم الراحمین

جهت دفع تب لرزه در رشته خام روز آدینه قبل از تب بندد تا سه روز

اول یا محیط — دوم یا محیطط — سوم یا محیططا

دیگر اگر طفلک شیر نخورد این اسم را بر پیاله چینی نوشته به مادرش بخوراند

و قدری در دهن کودک انداز بداء بسمه القوی المبین

جهت رفع نظر و شر دیو و بهوت و سایه نوشته در گلو بندند

۹	۱۲	۷۸۶	۵۹
۷۸۶	ف	ح	۱۳
۸	ط	ی	۷
۱۱	۲	۱۴	۷۸۶

دیگر اگر کودک را دندان بدشواری بر آید همین نقش و این آیت را نوشته بگلوی کودک بندد انشاء الله تعالی دندان بآسانی بر آید آیت این است

شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام

دیگر اگر کودک تمام شب و روز گریه و خواب نگیرد و روی پوشیده دارد این نقش و آیت را نوشته در گلو بندد و آیت این است افبهذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون و انتم سامدون فاسجدوا لله و اعبدوا و بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین

۸	۱۱	[illegible]	۱
[illegible]	۲	-	۱۳
۳	[illegible]	۹	۶
۱۰	۵	۴	[illegible]

بحق حم عسق و بحق ... و بحق سورة المزمل و بحق رحمن و بحق سلیمان بن داود علیه السلام

دیگر برای بواسیر خونی روز پنجشنبه نوشته در کمر بندد دفع شود و اسماء این است

یا جواد یا ماجد یا قریب یا باری یا رحیم یا راحم یا مجیب صل علی محمد و آله و ارحم و البا نعمتک و اکفنی امر وجعی

دیگر برای بواسیر بادی روز پنجشنبه نوشته در ساعد دست راست بندد و اگر بادی بسیار باشد وقت آبدست نیز خواند هست سرتا بری مما یقولون و انت سهت